

در پاسخ به یک نقد

منوچهر فرمانفرمایان

۳۵۴

در ماهی که گذشت نامه‌ای از آقای منوچهر فرمانفرمایان نویسنده کتاب «از تهران تا کاراکاس» در پاسخ به نقداً این کتاب (کلیک - شماره ۶۴ - ۶۱ - بفرما، پسر فرمانفرما) رسید که با حذف بخش‌های تند و زنده آن که در سبک و سیاق کلیک نیست، به نظر خوانندگان می‌رسد. طرفه آن که آقای فرمانفرمایان در پاسخ انتقادات مقاله «بفرما...» در بیشتر موارد مأخذ و مدرکی ارائه نمی‌کند، بلکه بر نظریات ارائه شده در کتاب از تهران تا کاراکاس پای می‌فشارد. دیگر آن که در این نوشته به چند نکته اشاره شده که در مقاله «بفرما...» چنین نکاتی وجود نداشت مانند عداوت منتقد با خانواده فرمانفرما و... مورد دیگر مربوط به اشاره‌ای است که آقای فرمانفرمایان به کتابی نوشته خود می‌کنند با عنوان «ملاحظات چند درباره نفت» در هیچ یک از فهرست‌ها و کتابشناسی‌ها و منابع مربوط به نهضت ملی نفت و حوادث دهه سی چنین کتابی دیده نشده و به فرض وجود، نافی انتقاد منتقد نیست.

این همه نوشته شد تا چاپ این مقاله خود جوابیه‌ای را باعث نشود.

با عرض احترام و تقدیم ارادت؛ بیش از دو ماه است که مقاله آقای بهنود درباره کتاب «از تهران تا کاراکاس» منتشر شده، ولی چون بنده از دنیای ایران دور افتاده‌ام اخیراً توسط یکی از دوستان رونوشت این مقاله را دریافت نمودم که با کمال تأسف تاریخ و شماره ندارد تا بتوانم عطف کنم. ۱ - کتابی که نوشته‌ام یک منظور اساسی دارد که برای مرتبه اول تصور می‌کنم کسی بعد از چهل و چند سال سؤال می‌کند که ملی کردن نفت برای ایران چه منافع مالی داشته و چرا عده‌ای تحصیل کرده حاضر نیستند به چنین موضوع اساسی که مسیر زندگی ایران را تغییر داده بپردازند و

افکار عمومی را روشن نمایند. در این کتاب آورده‌ام که دستگاه‌های تحقیقاتی همانند «کارنگی» آمریکائی، دیرزمانی سعی کرده‌اند بفهمند از لحاظ تغییرات و افکار مردم؛ چه در ایران و چه در خارج؛ ملی کردن نفت چه تأثیری داشته و اثرات مالی آن چه بوده، ولی انگلیس‌ها مداخله کردند و مانع شدند - حال هم بسی از گذشت زمان با کمال تأسف آقای بهنود به جای بحث و یا انتقاد از مطالب اساسی، ایراداتی بی‌ارزش با کوته‌نظری از بنده و فامیلم می‌گیرند. بنده اجازه می‌خواهم به طور اختصار و بدون اینکه ۱۷ صفحه گرانبهای آن مجله را اشغال کنم و وقت خوانندگان را تلف کنم، توضیحاتی بدهم.

۲- از نوشته‌های ایشان معلوم است که آقای بهنود فامیل فرمانفرما را نمی‌شناسد و محققاً اطلاعات خود را از کسی کسب کرده که او هم بی‌اطلاع بوده است و اضافه بر آن صحبت‌هایی می‌کند که تماماً غلط است در صورتی که در تهران مقیم می‌باشند که هنوز عده کثیری را می‌شناسند و سوابق ما را داشته‌اند - مثلاً می‌گویند مرحوم فرمانفرما برای ازدواج با زن‌های دیگر قراردادی داشته که از زن اول خود خانم عزت‌الدوله کسب اجازه کند - اولاً عزت‌الدوله زن اولش نبود و ثانیاً اینکه چنین رسمی در ایران وجود نداشته که بین زن و شوهر قراردادی برای زن دیگر امضاء شود و ثانیاً فرمانفرما مطابق بزرگان زمان بسیار مذهبی بوده و احتیاج به اجازه مخصوص برای زندگی خود نداشت. آقای بهنود از دنیای قدیم ما خیلی دورند. کم مانده بود بگویند که در قرارداد گلستان و ترکمن‌چای تبصره‌ای برای این ازدواج گذارده شده است.

۳۵۵

۳- می‌نویسند که من با خواهرم مریم‌خانم اختلاف داشتم، این چه ربطی دارد به رفت و آمد. این چه اشتباهی است. هر کجا بود من با خواهرم تماس داشتم و رفت و آمد می‌کردم، حتی برای دیدنش به برلن شرقی رفتم، و یعنی چه که آقای بهنود می‌فرمایند من از داشتن دخترش اطلاع نداشتم و چطور این حرف را خودشان قبول کرده‌اند. افسانه گیدفر و افسرخانم ناظمی هر دو هستند، تلفن کنید، بپرسید.

۴- نمی‌دانم ایشان چرا نگران تحصیلات بنده می‌باشند - من «با کالورآ» را با درجه ممتاز از پاریس دریافت کرده‌ام و لیسانس علوم و نفت را از دانشگاه بیرمنگام - لابد آقای بهنود انتظار داشتند که به علت فرمانفرمایان بودن بنده هم مثل دیگران درجه دکترا داشته باشم. اما چنین نیست و ادعای علامه بودن را نمی‌کنم فقط خاطر نشان می‌کنم که یک سال در دانشگاه قهرمان شطرنج شدم و بعد «کاپیتان» که برای من و ایرانی‌ها افتخار بزرگی بود.

۵- از صفحه ۳۸۰ تا ۳۸۳ مجله مطالب گوناگون کتاب تکرار شده ولی در صفحه ۳۸۴ می‌گوید: «وقتی انقلاب شد در همان کاراکاس ماند» باز هم خلاف است. مأموریت بنده دو سال قبل از انقلاب خاتمه پیدا کرد و آمدم به ایران - حتی برای سفارت کاراکاس، سفیری هم تعیین شد و به محل رفت.

۶- در پائین همان صفحه ۳۸۴ می‌نویسد در همه جا دیگران را نفهم و جاسوس و وطن‌فروش می‌بیند - آقای بهنود تعبیر می‌کنند. به قول یکی از رؤسای انقلاب، اگر آنقدر خیانت، جاسوسی و وطن‌فروشی بود که انقلاب نمی‌شد.

۷- در صفحه ۳۸۶ می‌گویند که در موقع کمک کردن به غلامحسین فروهر برای وزارت راه

این جانب فقط رئیس اداره امتیازات نفت بودم - مقام من چه ارتباطی به کمک کردن دارد و توضیح داده‌ام که برای کمک، همیشه به برادرم شاهزاده محمدرولی میرزا مراجعه می‌کردم و همچنان برای دکتر حسین پیرنیا که مورد بی‌مهری هژیر بود، به مظفر فیروز که در کابینه قوام‌السلطنه معاون نخست وزیر بود و وزارت خارجه را بدون وزیر اداره می‌کرد، متوسل شدم که منجر شد به انتصاب دکتر حسین پیرنیا به معاونت نخست‌وزیری. ولی بعد از رفتن آقای مظفر فیروز به مسکو، اعزاز نیک پی که جانشین او شد، با کمال تأسف عذر دکتر پیرنیا را خواست.

اما راجع به سرلشکر فیروز اجازه بدهید به آقای بهنود عرض کنم که خلاف آنچه می‌گویند ایشان در هیچ زمانی (چون شاه مخالف بود) وزیر جنگ نشدند و فقط مدت کوتاهی کفیل وزارت جنگ در کابینه ساعد بودند و بعدها چنانکه گفتم وزیر راه (برای مرتبه اول وزارت) در کابینه حکیمی و قوام‌السلطنه بود. بنابراین نمی‌دانم چرا آقای بهنود که دسترسی به عادی‌ترین اطلاعات را دارند این زحمت را به خودشان هموار نکرده و برای نقد کتاب فقط به ذکر تاریخ‌های غلط و اشتباهات کلان بسنده می‌کنند.

۸- در صفحه ۲۸۸ می‌گویند هر چه شغل می‌یابد معتقد است که دربار پهلوی با او مخالف است - من مدعی هستم که دربار پهلوی به من و برادرهایم اطمینان درستی نداشتند. ما را یک‌تاز و خودسر می‌شناختند چون حالت مستقل ما را مشاهده می‌کردند و حال هم تأیید می‌کنم که اگر کسی ترسی نداشت، اقلاً جسابی از دستگاه نمی‌برد. وقتی خبر سوء قصد به شاه (در دربار) تلقنی به من اعلام شد و حسین قشقائی و حیات داودی در دفترم بودند، البته وحشت کردم. به چه اجازه و برای چه دو نفر که از رؤسای عشایر جنوب بودند و اجباراً در تهران منزل داشته و تحت نظر نیز بودند، همان موقع در دفتر من بودند. من اجازه پذیرایی از اشخاص تحت نظر را نداشتم. ولی از دوستی آنان نیز دست نکشیده بودم و همیشه به آنها کمک می‌کردم.

۹- در صفحه ۲۸۸ درباره مذاکرات این جانب با پسرهای صفاری رئیس شهربانی می‌نویسند که ماجرا بیشتر به فیلم‌های بونوئل و نمایشهای ... می‌ماند - من چنین فیلم‌ها و نمایشاتی را ندیده‌ام که قضاوتی بکنم. ولی ایشان می‌گویند «سرخود» به شهربانی می‌رود و سرپاس صفاری را به کناری می‌کشد، مگر عیبی است که اگر لازم بود به شهربانی بروم. همه چیز برای آقای بهنود خارق‌العاده است ولی برای من طبیعی‌ترین کار بود.

۱۰- در صفحه ۲۸۹ درباره سیدضیاء نمی‌دانم چرا به کلاه ایشان برخورد کرده که گفتم قرارداد ۱۹۱۹ را از مجلس پس گرفت و چون بسیار کار خوبی کرده بود از او تعریف کرده‌ام. مقصود این بود که در اثر تبلیغات کارهای خوب اشخاص فراموش می‌شد و کارهای خلافشان تا بد دنبالش می‌آمد. مثل دیگر تقی‌زاده است که غفلتاً در مجلس می‌گوید: من قرارداد را امضاء کردم ولی آلت فعل بودم، و کسی نیست بگوید تو خیانت کردی و اگر امضاء نمی‌کردی تو را ممکن بود زندانی بکنند یا بکشند مثل عده دیگری که این شهادت را به خرج دادند و تاریخ را عوض کردند.

۱۱- شیرین‌ترین قسمت مقاله آقای بهنود در صفحه ۳۹۱ است که می‌گویند: متوجه چهار فرمانفرمایان کشف کرده بود که موضوع شرکت‌های تابعه نفت موضوع خیلی مهمی است. درست است، آنقدر مهم است که از روز اول قرارداد داری تا روز ملی شدن نفت، وزارت دارایی و کل

مشاورین چه خارجی و چه داخلی این نغمه را کوک می‌کردند. چون شرکت‌های تابعه همان بین‌المللی بودن ایران را در برمی‌گرفت، در صورتی که با ملی شدن نفت، محدود به خود ایران می‌شد و من تنها کاشف آن نبودم و خدا بپارمزد تمام آنان که آن را کشف کردند و از آن صحبت نمودند. ولی آقای بهنود شرکت‌های تابعه را پیراهن عثمان کرده‌اند در صورتی که ده‌ها ایرادهای دیگر بود که بنده به شرکت سابق وارد آوردم که در ۲۴ ماده ذکر شده‌اند مثل سود سهام - ذخایر - فروش به بحریه انگلیس - فروش به بحریه آمریکا - فروش داخلی صرف طلا که آقای بهنود بویی از آن نبرده‌اند و ملتفت اهمیت آنها نیستند و خودشان را به آنها آشنا نمی‌کنند و می‌پردازند به اینکه من گفته‌ام که انگلیس‌ها خر را وارونه نعل می‌کنند - حال هم تکرار می‌کنم شما وقتی با طرف احمقی سروکار دارید البته خر را وارونه نعل می‌کند - شما ببینید به من منافع مالی را که از ملی شدن عاید ایران شده، توضیح دهید. چهل سالی است که نفت در ایران ملی شده و هنوز کسی جرأت نمی‌کند که بگوید انگلیسی‌ها کلاه سر ما گذاشتند چون به امام‌زادگی مصدق معتقدند - از مصدق بگذریم. شما به من بگویید، که چه نفعی ایران داشت که قرارداد داری یا قرارداد ۱۹۳۳ را فسخ کرد. این قرارداد چه عیبی برای دولت ایران داشته، چطور بد رفت که خوب جایش را بگیرد.

۱۲ - اجازه بفرمایید بنده در بسیاری از موارد دیگری که در مقاله شما اشتباه نوشته شده، کو تاه بیایم. ولی چون محققاً خیلی جوان‌تر از من هستید و زندگی در انتظار شماست خوب است در آینده خودتان برای نوشتن چنین مقالاتی مطالعات عمیق‌تر کرده و به کسی اطمینان نکنید.

چند سطر از نوشته‌های بهنود چنین است: «علت بی‌مهری نویسنده به مصدق را باید در بخش ۳ کتاب جستجو کرد که به مسایل نفت اختصاص دارد - در این فصل حدود ۱۰۰ صفحه رونویسی کتاب ۵۰ سال نفت، نوشته مصطفی فاتح است. بی‌هیچ تغییر و تبدیل و اضافاتی.»

ای والله به آقای مسعودخان - باید به گفته ایشان بخندیم چون آن رونویسی بدون تغییر و تبدیل و اضافات از کتاب فاتح نیست که به آن استناد می‌کنند رونوشت از کتابی است که خود بنده نوشته‌ام، به نام «ملاحظات چند درباره نفت» و چاپ آن هم قبل از کتاب فاتح است و چون یکی از اولین کتاب‌های فارسی درباره نفت بوده، دستگاه تأمینات وقت (نه دستگاه ساواک چنان که در لفظ اشتباه شده). مدتی آن را پس و پیش کرد و خوشبختانه (خیلی‌ها) چیزی از آن نفهمید و اجازه انتشار صادر کرد. حال بفرمایید تحقیقات مختصری بکنید - این کتاب قبل از قرارداد کنسورسیم (و تصویب آن در مجلس) چاپ شده و بخصوص برای هر یک از وکلای وقت نسخه مجانی فرستادم تا اینکه کسی پیدا شود و چند کلمه درباره دعوی ایران که نه مصدق و نه دکتر امینی (وزیر دارایی) از آن لب‌تر کرده بود مزخرفی بگوید.

(این کتاب در مهرماه ۱۳۳۳ به چاپ رسید در صورتی که چاپ اول کتاب فاتح در سال ۱۳۳۵ بوده و برای اطمینان، فتوکپی صفحات اول این کتاب را ضمیمه می‌کنم) استدعا دارم چه آقای بهنود و چه خود مدیر مجله محترم کِلک، با ورق زدن این کتاب ثابت نمایید که یک کلمه کپی از کتاب فاتح نکرده‌ام و اصلاً چنین مطالبی در کتاب فاتح وجود ندارد و چون دعوی دولت ایران در آن مطرح نشده است.

با تقدیم احترام و تشکر منوچهر فرمانفرمائیان